

جایگاه فرهنگ در دیپلماسی عمومی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه

تاریخ دریافت مقاله: ۹۲/۵/۲۱

تاریخ تأیید مقاله: ۹۳/۴/۱۴

مصطفی محمدی *

قربانعلی محبوبی **

چکیده

نیل به مقاصد سیاسی، امنیتی و اقتصادی همواره از مهم‌ترین اهداف کشورهای در تدوین و اعمال سیاست خارجی‌شان بوده است. کشورها برای رسیدن به این مقاصد عمدتاً و به‌طور سنتی نوعی دیپلماسی مبتنی بر رویکردها و ابزارهای سیاسی، نظامی و اقتصادی را در پیش می‌گیرند. با این‌همه، در سال‌های نیمه دوم قرن بیستم رویکردهای نسبتاً جدیدی در دیپلماسی مطرح شد که توجه افزون‌تر و تأکید بیشتر بر راهکارها و ابزارهای فرهنگی را به مسئولان و طراحان سیاست خارجی توصیه می‌کرد. دیپلماسی فرهنگی به کشورها اجازه می‌دهد که با استناد به عناصر کلیدی و نفوذ دولت‌های خود، به‌طور مستقیم با مخاطبان خارجی و مردم معمولی و رهبران افکار در ارتباط باشند. نفوذ بر روی توده‌های خارجی و آوردن آنها به صحنه بین‌المللی، به‌منظور ایجاد فشار مؤثر بر دولت‌های آنها در نظر گرفته می‌شود.

پس از حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، با افزایش نفرت جهان اسلام نسبت به سیاست‌های آمریکا در قبال مسلمانان، ایالات متحده کوشید با اولویت دادن به دیپلماسی عمومی و فرهنگی، تصویر خود را در نزد افکار عمومی مسلمانان بهبود دهد. از این‌رو، مقاله حاضر ضمن بررسی جایگاه فرهنگ در دیپلماسی عمومی آمریکا، به تجزیه و تحلیل دیپلماسی فرهنگی آمریکا در خاورمیانه می‌پردازد.

واژگان کلیدی: دیپلماسی، فرهنگ، دیپلماسی عمومی، دیپلماسی فرهنگی، ایالات متحده آمریکا، خاورمیانه، جهان اسلام.

دیپلماسی مهم‌ترین روش تأثیرگذاری یک دولت بر دیگر دولت‌ها و مهم‌ترین ابزار سیاست خارجی به‌شمار می‌رود. اهمیت و تأثیر دیپلماسی در کسب منافع ملی سبب شده است از زمان شکل‌گیری روابط بین‌الملل تاکنون، استفاده از دیپلماسی برای مدیریت سیاست خارجی کشورها استمرار داشته باشد، اما با این حال، شیوه استفاده از دیپلماسی در طول تاریخ متحول شده و ابعاد جدیدی از دیپلماسی در سیاست خارجی کشورها استفاده شده است. در این میان، بی‌شک یکی از مهم‌ترین تحولات کاربرد دیپلماسی در سیاست خارجی کشورها به دوره پایان جنگ سرد بازمی‌گردد، چنان‌که به گفته «هنری کسینجر» در کتاب دیپلماسی آمریکا در قرن بیست و یکم، محورهای اصلی سیاست خارجی بازیگران بین‌المللی در فردای جنگ سرد به شدت دستخوش تغییر و تحول شد و این مهم در همه عرصه‌ها از جمله دیپلماسی نمودی بارز دارد (کسینجر، ۱۳۸۱: ۳۴)، در واقع، تغییر و تحول گسترده در دیپلماسی، ناشی از شرایط جدید نظام بین‌الملل بوده است. پایان جنگ سرد و پیچیدگی روابط میان دولت‌ها، گرایش از دوجانبه‌گرایی به چندجانبه‌گرایی در چارچوب سازمان‌های بین‌المللی، زوال قدرت تصمیم‌گیری سفرا و بهره‌گیری بیشتر از متخصصان، توجه بیشتر به اقتصاد در سیاست‌های جهانی، مطرح شدن بازیگران جدید و اهمیت یافتن افراد و نهادهای غیردولتی در صحنه روابط بین‌الملل، رشد اعجاب‌انگیز تکنولوژی و رسانه‌های ارتباط جمعی به‌ویژه اینترنت و ماهواره، همه و همه از عوامل تأثیرگذار بر تغییر و تحول در دیپلماسی هستند. این تغییرات باعث شده تا کشورها برای تأمین منافع ملی خود به فکر استفاده از راه‌های جدید بیفتند که مهم‌ترین این راه‌ها را می‌توان بهره‌گیری از دیپلماسی عمومی دانست؛ اصطلاحی که زیاد استفاده می‌شود، اما کمتر به‌طور جدی تحلیل می‌شود. اگر دیپلماسی سنتی برای رسیدن به اهداف بیشتر بر قدرت سخت یا استفاده احتمالی از توان نظامی و اقتصادی تکیه دارد، دیپلماسی عمومی غالباً از قدرت نرم (نیروهای فرهنگی و نرم‌افزاری) استفاده می‌کند. به عبارتی باید فرهنگ را به‌عنوان مهم‌ترین ویژگی دیپلماسی در قرن جدید لحاظ کرد. دیپلماسی موفق مبتنی بر قدرت سخت شاید بتواند مردم را به اطاعت وادارد، اما در کنار آن باعث ترس، انزجار و بی‌اعتمادی مردم نسبت به استفاده‌کنندگان آن نیز می‌شود؛ در حالی که در دیپلماسی عمومی موفق، کشور استفاده‌کننده بیشتر مورد احترام،





تحسین و اعتماد قرار می‌گیرد و منافع دولت بسیار کم‌هزینه‌تر به دست می‌آید. از این رو «کمیسیون مشاوره در امور دیپلماسی عمومی آمریکا»^۱، دیپلماسی عمومی را به مثابه فرایند «اطلاع‌رسانی، تعامل و تأثیرگذاری بر مردمان کشورهای خارجی به گونه‌ای که بتوانند در مقابل، حکومت‌های خود را ترغیب کرده تا از سیاست‌های کلیدی آمریکا حمایت کنند» (جاودانی مقدم و درویشی، ۱۳۹۰: ۴۵) تعریف می‌کند.

سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که فرهنگ چه جایگاهی در دیپلماسی عمومی آمریکا در منطقه خاورمیانه دارد؟ و آیا دیپلماسی فرهنگی می‌تواند موقعیت آمریکا را در جهان اسلام بهبود بخشد؟ برای پاسخ به این سؤال کلی ابتدا باید به سؤالات فرعی دیگری پاسخ داده شود؛ از جمله دیپلماسی عمومی چه جایگاهی در سیاست خارجی آمریکا دارد؟ چالش‌های دیپلماسی عمومی آمریکا در منطقه کدام‌اند؟ فرهنگ چه جایگاهی در دیپلماسی عمومی آمریکا دارد؟

دیپلماسی عمومی همواره در سیاست خارجی ایالات متحده وجود داشته و این کشور از جنگ جهانی اول به بعد به میزان و درجات مختلف از آن استفاده کرده و «خاورمیانه» به‌عنوان منطقه‌ای که دیپلماسی عمومی ایالات متحده در آن تمرکز یافته نقش مهمی در اهمیت دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی ایالات متحده داشته است، از این رو، ایالات متحده فعالیت‌های دیپلماسی عمومی خود را بر این منطقه حساس جهان به‌عنوان مناطقی که دارای تهدیدهای بلافصلی برای آمریکا هستند قرار داد و دلیل این تهدید نیز قوی بودن احساسات ضد آمریکایی در این مناطق است. از زمان ترومن به بعد همه رؤسای جمهور ایالات متحده منافع این کشور را در خاورمیانه حیاتی توصیف کرده‌اند، نیکسون درباره این منطقه چنین گفته است: «خاورمیانه کانون توجه منافع قدرت‌هاست و به خاطر اهمیت استراتژیک منطقه، کشورهای خارجی به دخالت در آن و گاه رقابت با یکدیگر ادامه داده‌اند. خاورمیانه از جنگ جهانی دوم تاکنون بارها قربانی بحران‌های بزرگ شده است» (طباطبایی، ۱۳۵۶: ۳۸). با روی کار آمدن باراک اوباما و وقوع انقلاب‌های عربی در منطقه، اهمیت دیپلماسی عمومی از جمله بعد فرهنگی آن در سیاست خارجی آمریکا برجسته‌تر شد، اما از سوی دیگر، چالش‌هایی را هم برای دیپلماسی عمومی آمریکا در منطقه به وجود آورد.

1. The U.S. Advisory Commission on Public Diplomacy.



چارچوب مفهومی: دیپلماسی عمومی و ابعاد آن

در فرهنگ واژگان روابط بین‌الملل، که وزارت خارجه آمریکا در سال ۱۹۸۵ منتشر کرد، در تعریف «دیپلماسی عمومی» آمده است: «به برنامه‌های تحت حمایت دولت اشاره دارد که هدف از آنها اطلاع‌رسانی و یا تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی در کشورهای دیگر است؛ ابزار اصلی آن نیز انتشار متن، تصاویر متحرک، مبادلات فرهنگی، رادیو و تلویزیون است» (آشنا، ۱۳۸۲: ۱۲). «دیپلماسی عمومی» در حوزه مطالعات روابط بین‌الملل اصطلاحی است که در دهه ۱۹۶۰ عمدتاً برای توصیف جنبه‌های جدید دیپلماسی بین‌المللی رایج شد. نخستین بار در سال ۱۹۶۵ «الموند گولیون»^۱، رئیس مدرسه «حقوق و دیپلماسی فلچر»^۲ در دانشگاه «تافتز»^۳ اصطلاح دیپلماسی عمومی را در آمریکا به کار برد (هادیان و احدی، ۱۳۸۸: ۹۰). وی دیپلماسی عمومی را علت و معلول دیدگاه‌های عمومی معرفی می‌کند که طراحی و اجرای سیاست خارجی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند (حسینی، ۱۳۸۴: ۶۳).

«مرکز مورو»^۴، دیپلماسی عمومی را تأثیرگذاری بر نگرش‌های عمومی برای شکل‌دهی و اجرای سیاست خارجی و شامل ابعادی از روابط بین‌المللی می‌داند که سایر کشورها، تعامل میان منافع گروه‌های خصوصی یک کشور با منافع گروه‌های خصوصی در کشوری دیگر، برقراری ارتباط بین ارتباطات گران نظیر دیپلمات‌ها و فرستادگان به خارج و سرانجام فرآیندهای ارتباطات میان‌فرهنگی از جمله این دیپلماسی هستند (خسروی و جباری ثانی، ۱۳۹۰: ۸۶).

تعریف آژانس تبلیغات آمریکا از «دیپلماسی عمومی» گویای ماهیت آن است. بر مبنای این تعریف، فعالیت دیپلماسی عمومی عبارت است از: درک توده‌های مردم کشور مخاطب، دادن پیام برای آنان، فعالیت به منظور تأثیرگذاری بر آنها و توسعه گفت‌وگو میان شهروندان و نهادهای یک کشور از یک سو و نهادهای کشور مخاطب از سوی دیگر، که این امر باعث تقویت منافع ملی می‌شود (داداندیش و احدی، ۱۳۹۰: ۱۴۷)؛ از طرف دیگر به عقیده «پل شارپ»، دیپلماسی عمومی «فرآیندی است که به وسیله آن ارتباطات مستقیم با مردم

1. Almond Gulion.
2. Fletcher School of Law and Diplomacy.
3. Tufts University.

۴. مرکزی برای مطالعات اطلاع‌رسانی و ارتباطات بین‌المللی و مرکزی اختصاصی در آمریکا (دانشگاه تافت) برای آموزش و پژوهش درباره دیپلماسی عمومی است (رک به: <http://www.murrow.org>).



در یک کشور برای پیش بردن منافع و گسترش ارزش‌هایی که معرفی می‌شوند تعقیب می‌شود» (Melissen, ۲۰۰۷: ۴۱). اما شاید بتوان این تعریف را جامع‌تر دانست: فرآیندی دولتی از برقراری ارتباط با مردمان خارج، به‌منظور ایجاد فهمی از ایده‌ها و ایدئال‌ها، نهادها و فرهنگ‌ها و نیز هدف‌های سیاسی و خط‌مشی‌های ملت خود (ایزدی، ۱۳۹۰: ۱۳۰).

دیدگاه‌های مختلفی در خصوص ابعاد دیپلماسی عمومی وجود دارد. برخی دیدگاه‌ها، دیپلماسی عمومی را به سه بُعد تقسیم می‌کند: ۱. رسانه‌ای و اطلاعاتی (تلویزیون و رادیوی کشورهای هدف و سیاست‌ها و کتابخانه‌های بین‌المللی)؛ ۲. هنری و ورزشی (تبادل هنرمندان و ورزشکاران، صادرات و واردات محصولات فرهنگی و جشنواره‌ها)؛ ۳. فرهنگی و علمی (مبادلات آکادمیک و اعزام و دعوت استاد و دانشجو و پژوهشگر).



(مأخذ: خسروی و جباری ثانی، ۱۳۹۰: ۸۷).

برخی دیگر ضمن سه‌بُعدی تصور کردن دیپلماسی، در عبارت‌گزینی هریک از این ابعاد نگاه متفاوتی داشته‌اند. برای نمونه «جوزف نای»^۱ در کتاب قدرت نرم، ابعاد سه‌گانه دیپلماسی عمومی را این‌گونه مطرح کرده است: اول، ارتباطات روزانه در قالب مطبوعات داخلی و به‌خصوص مطبوعات خارجی که چارچوب و زمینه تصمیمات سیاست داخلی و خارجی را تبیین می‌کند؛ دوم، ارتباطات استراتژیک و سوم، روابط پایدار با افراد تأثیرگذار از طریق سمینارها، کنفرانس‌ها، تبادلات فرهنگی - دانشگاهی - آموزشی، اعطای بورسیه و دسترسی به رسانه‌ها. از نظر نای هر سه بُعد دیپلماسی عمومی نقشی اساسی در کمک به ایجاد تصویری جذاب از یک کشور ایفا می‌کند و در بهبود چشم‌انداز

1. Joseph Nye.

کسب نتایج مطلوب برای آن کشور تأثیرگذار است (نای، ۱۳۸۷: ۲۳).

دیپلماسی فرهنگی

دیپلماسی فرهنگی به صورت‌های مختلفی تعریف شده است؛ از جمله: «فرانک نینکوویچ»^۱، آن را تلاش برای ارتقای سطح ارتباطات و تعامل میان ملل جهان با هدف طراحی و بنیان نهادن تفاهم‌نامه‌ها و توافقاتی بر اساس ارزش‌های مشترک می‌داند. «گیفورد مالون»^۲، دیپلماسی فرهنگی را بنیان نهادن راهی دوطرفه به‌منظور ایجاد کانال‌هایی برای معرفی تصویر و ارزش‌های یک ملت و در عین حال، تلاش برای دریافت درست تصاویر واقعی از سایر ملت‌ها و فهم ارزش‌های آنها می‌داند (دهقانی فیروزآبادی و فیروزی، ۱۳۹۱: ۷۸).

دیپلماسی فرهنگی یعنی معماری بزرگ‌راهی دوطرفه به‌منظور ایجاد کانال‌هایی برای معرفی تصویر واقعی و ارزش‌های یک ملت و در عین حال تلاش برای دریافت درست تصاویر واقعی از سایر ملت‌ها و فهم ارزش‌های آنها (همان، ۱۳۸۹: ۷۴). به عبارتی می‌توان گفت دیپلماسی فرهنگی عبارت است از مبادلهٔ ایده‌ها، اطلاعات فرهنگی، نحوهٔ زندگی، نظام ارزشی، سنت‌ها و اعتقادات به‌منظور دستیابی به مفاهیم مشترک و تقویت تفاهم متقابل میان ملت‌ها و کشورها (۱: ۲۰۰۳، Cummings).

یکی از زمینه‌های تأثیرگذاری دیپلماسی عمومی - در چارچوب دیپلماسی فرهنگی - انتقال ارزش‌ها و تغییر و تحول آنهاست که این ارزش‌ها در جهت‌گیری‌های سیاسی و نگرش‌های مردم تأثیر بسزایی دارد. اگرچه انسان‌ها ارزش‌های خود را از مذهب، خانواده، اجتماع، فرهنگ، و محیط زندگی‌شان می‌گیرند، اما می‌توان از طریق آموزش‌های فرهنگی قابلیت تأثیرپذیری و تغییر و احیاناً دستکاری را در آن ایجاد کرد (اشترین و جعفری، ۱۳۸۶: ۱۸).

به باور بسیاری از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، دیپلماسی فرهنگی نمونهٔ بارز و اعلا‌ی اعمال قدرت نرم است که به کشورها امکان می‌دهد در طرف مقابل نفوذ کنند و او را از طریق عناصری چون فرهنگ، ارزش و ایده‌ها به همکاری ترغیب کنند. از نظر

1. Frank Ninkovich.
2. Gifford Malone.



جوزف نای، که یکی از مطرح‌ترین صاحب‌نظران این حوزه است، یک‌چنین رویکردی در تعارض کامل با قدرت سخت قرار دارد که در آن تسخیر کردن از طریق نیروی نظامی و قوه قهریه حرف اول را می‌زند (خانی، ۱۳۸۴: ۱۳۷). بنابراین دیپلماسی فرهنگی به دو شیوه می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌ای در روابط بین‌المللی ایفا کند:

۱. با معرفی شاخصه‌های فرهنگی جوامع مختلف به یکدیگر این امکان را فراهم می‌آورد تا انسان‌ها پاسخ‌های فرهنگی متفاوت خود را به نیازهای واحدی که به اقتضای مؤلفه‌های زمان، مکان و... به شکل هنجارهای گوناگونی درآمده‌اند، شناسایی کنند.
۲. تبادل آرا و اندیشه‌ها و تعمق در سبک و سیاق زندگی دیگر جوامع در قالب ارتباطات فرهنگی، ذهنیت سوء ناشی از عدم شناخت و احساس بیگانگی نسبت به انگاره‌های دگرباشان را از میان برده، زمینه تفاهم و ایجاد صلح و ثبات و پرهیز از تنش ناشی از غیریت‌سازی را فراهم می‌کند (حقیقی، ۱۳۸۶: ۶۴).

مزایای دیپلماسی فرهنگی

استفاده از فرهنگ و به خدمت گرفتن ابزارهای فرهنگی در دیپلماسی در مقایسه با سایر ابزارها و اهرم‌های رایج در روابط بین‌الملل مزایای بسیاری دارد که مهم‌ترین آنها را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

۱. مواجهه با مقاومت کمتر در جوامع و کشورهای مقصد از کلیدی‌ترین مزایای دیپلماسی فرهنگی محسوب می‌شود. یکی از مهم‌ترین علل ناکامی دولت‌ها در رسیدن به اهداف سیاست خارجی‌شان در سایر کشورها مقاومت‌هایی است که در کشورهای مورد نظر در مقابل پیاده شدن آنها صورت می‌گیرد. از آنجاکه فرهنگ و ابزارهای فرهنگی در بسیاری از موارد ضمیر ناخودآگاه مخاطبان خود را هدف قرار می‌دهد و با لطافت و ظرافت غیرمشهودی بر لایه‌های عمیق اذهان ایشان تأثیر می‌گذارد، بنابراین دیپلماسی فرهنگی در مقایسه با سایر ابزارهای رایج در دیپلماسی، با سهولت و عمق بیشتری در لایه‌های زیرین جامعه رسوخ می‌کند و بر جای می‌ماند.
۲. عاری بودن دیپلماسی فرهنگی از لحنی خصمانه و آمرانه در کنار جذابیت بیشتر و «نامحسوس بودن اعمال آن» و در نتیجه، هدف قرار دادن ذهن و روح مخاطبان خود از دیگر مزایای آن است. هنگامی که دیپلماسی با هدف تسخیر اذهان و قلوب مردم سایر

جوامع طراحی و اعمال می‌شود، نباید با یک تلقی خصمانه، منفی و سلطه‌طلبانه در ذهن مخاطبان همراه باشد. مخاطب قرار دادن جوامع و کشورهای دیگر، چه در سطح دولت‌ها و چه ملت‌ها، آن‌گاه که با ابزار قهرآمیز و لحنی آمرانه صورت گیرد، با مقاومت در هر دو سطح روبه‌رو می‌گردد. هرچند ضمانت‌های اجرایی خود را نیز در کنار داشته باشد، و سرانجام به صرف هزینه بیشتر و مقبولیت و کارایی کمتر منجر می‌شود.

۳. در دیپلماسی فرهنگی فرصت بیشتر و بهتری برای حضور جدی‌تر و ایفای نقش مؤثرتر از سوی بازیگران غیررسمی، نهادهای مدنی و اشخاص حقیقی و حقوقی غیردولتی مهیا می‌شود و این به‌نوبه خود بر گستره حوزه مانور و دامنه تأثیرگذاری دیپلماسی فرهنگی در مقایسه با دیپلماسی کلاسیک سنتی می‌افزاید.

۴. دیپلماسی بیشتر به دنبال کشف، تعریف و ترویج ارزش‌ها و منافع مشترک و جهان‌شمول و سپس تأمین منافع ملی در چارچوب این ارزش‌ها و منافع مشترک است.

۵. دیپلماسی فرهنگی می‌تواند به‌منزله فتح بابی برای مفاهیم بیشتر و بهتر میان کشورها به کار گرفته شود و به مرور، به پایه‌ریزی روابط عمیق و پایدار فرهنگی میان کشورها منجر شود و این تعمیق، حتی می‌تواند به حوزه‌های سیاسی و امنیتی هم تسری یابد.

۶. دیپلماسی فرهنگی می‌تواند خلاقانه‌تر، انعطاف‌پذیرتر و حتی فرصت‌طلبانه‌تر از دیپلماسی کلاسیک و سنتی در بسیاری از حوزه‌ها طراحی و اجرا شود.

با این توصیفات، دیپلماسی فرهنگی می‌تواند عرصه ظهور همه ظرفیت‌های بالقوه و قابلیت‌های تاریخی، علمی و هنری یک کشور در حوزه‌هایی از قبیل ادبیات، شعر، سینما، موسیقی و سایر زیرشاخه‌های فرهنگ و هنر شود (خانی، ۱۳۸۴: ۱۳۸-۱۳۹).

دیپلماسی فرهنگی؛ قدرت نرم برای دستیابی به اهداف سخت

جوزف نای کتاب قدرت نرم خود را این‌گونه آغاز می‌کند: «بیش از چهار قرن پیش نیکولو ماکیاولی به شاهزادگان ایتالیا پیشنهاد کرد که: ترسانیدن مهم‌تر از مورد قبول واقع شدن است»، اما در دنیای امروز بهتر است هر دو صفت را داشته باشیم. پیروزی بر قلب‌ها و اذهان همواره مهم بوده، اما این اهمیت در عصر اطلاعات چندین برابر شده است. اطلاعات قدرت است و تکنولوژی‌های نوین اطلاعات گستره انتشار وسیع‌تری



نسبت به گذشته پدید آورده‌اند. هنوز رهبران سیاسی جهان زمان کمی را به تفکر درباره تغییر و تحول طبیعت قدرت اختصاص می‌دهند. به‌ویژه اینکه چگونه ابعاد نرم می‌توانند در استراتژی‌های اعمال قدرت ادغام شوند.

در حقیقت عصر اطلاعات به سمتی می‌رود که دیپلماسی سنتی بر پایه واقع‌گرایی سیاسی و تکیه بر قدرت سخت در جایگزینی با دیپلماسی نوین و بر پایه سیاست اندیشه‌گراست که در آن به قدرت نرم برتری داده می‌شود و روابط دستگاه دیپلماسی و سیاست خارجی با خواص (دولت‌ها) به روابط با عموم مردم در گستره‌ای جهانی تغییر می‌کند.

این در حالی است که رهبری سیاسی در جهان امروز به رقابتی برای جذابیت مشروعیت و اعتبار بیشتر و توانایی سهم‌بندی اطلاعات به منبعی مهم در جذب و قدرت تبدیل شده است. این بازی سیاسی در دوره اطلاعات جهانی پیش‌بینی می‌کند که نقش مشترک و وابسته قدرت نرم و سخت افزایش خواهد یافت. برای بهره‌مندی حداکثر از این دوره اطلاعاتی باید ابزارهای زیر را در اختیار داشت:

- کانال‌های چندگانه ارتباطی برای تقسیم‌بندی موارد؛
- سنت‌ها و ایده‌های فرهنگی که به الگوهای جهانی غالب نزدیک باشد؛
- اعتباری که با ارزش‌ها و سیاست‌ها افزایش می‌یابد.

بیشتر آنچه امروز در جهان سیاست می‌گذرد، جهانی که در آن می‌پرسیم «داستان چه کسی پیروز خواهد شد؟»، به اعتبار بستگی دارد. در جهانی که همه ما از اطلاعات اشباع هستیم، آنچه اهمیت دارد اطلاعات نیست بلکه توجه ماست و این وجه طبیعتاً به سمت اطلاعات معتبرتر جلب می‌شود. این واقعیت سیاست‌های اعتباری را بهتر از هر زمان دیگری در تاریخ جلوه می‌دهد.

دیپلماسی فرهنگی با افزایش زمینه گفت‌وگو با مخاطبان خارجی و ایجاد موقعیت بین‌المللی توانا، وظیفه استراتژیک خود را در راه ارتقای منافع ملی واقعی در صحنه بین‌المللی به انجام می‌رساند. همان‌طور که «لئونارد و استید» تشریح می‌کنند: «دیپلماسی فرهنگی چیزی بیش از فریفتن ساده عموم و جلب نظر دولت‌هاست. فلسفه دیپلماسی فرهنگی، دستیابی به نتایج است» (Leonard and Steat, ۲۰۰۰: ۴۷).

جنبه ارزشمند دیپلماسی مردمی فرهنگی این است که تنها با نیل به اهداف



زمان‌بندی شده ویژه مرتبط نیست، اما ظرفیت دستیابی به فرآیند بهره‌برداری از همه اهداف روابط بین‌الملل را تأمین می‌کند. اهداف بزرگ سیاست خارجی ایالات متحده در کشورهایی که در آنها با بحران روبه‌رو می‌شود، به‌وسیله برنامه‌های دیپلماسی فرهنگی و قدرت نرم آمریکا دوباره تقویت می‌شوند.

در بافت موقعیتی فعلی عرصه بین‌الملل، سایر بازیگران بین‌المللی نیز به‌طور روزافزونی آگاه می‌شوند که دیپلماسی فرهنگی، ظرفیت بهبود و پیشرفت پایدار آنها را در جامعه بین‌المللی و تسهیل روند نیل به اهدافشان دارد. قدرت‌های میانی به‌طور روزافزونی برای کسب موقعیت کلیدی، به قدرت نرم دیپلماسی فرهنگی تکیه می‌کنند (خرازی محمدوندی آذر، ۱۳۸۸: ۱۱۷-۱۱۸).

دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا

از جنگ جهانی اول، دیپلماسی عمومی به‌عنوان ابزاری مهم در سیاست خارجی آمریکا به رسمیت شناخته شد. وودرو ویلسون اولین رئیس‌جمهوری بود که به اهمیت دیپلماسی عمومی پی برد و کمیته اطلاعات عمومی را در جنگ جهانی اول تأسیس کرد، (Tiedeman, 2004: 8). پس از وی فرانکلین روزولت، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، در سال ۱۹۳۸ کمیته بین‌سازمانی همکاری‌های علمی و فرهنگی را پایه‌گذاری کرد (واعظی، ۱۳۸۹: ۱۶۸). در همان سال، وزارت امور خارجه آمریکا، بخش روابط فرهنگی را بنیان نهاد. در سال ۱۹۴۰، نهاد جدیدی که بعدها با عنوان هماهنگ‌کننده امور بین‌آمریکایی (آمریکای شمالی و جنوبی) خوانده می‌شد، تأسیس شد و ریاست آن را «نلسون راکفلر»^۱ برعهده گرفت. هدف این نهاد گسترش اتحاد و هم‌بستگی بود؛ از جمله در حیطه روابط فرهنگی با کشورهای آمریکای لاتین. در ۱۹۴۰ وابسته‌های مطبوعاتی آمریکا فعالیت‌های خود را در برخی کشورها آغاز کردند. نخستین و مهم‌ترین وظیفه آنها تشریح و تبیین سیاست خارجی آمریکا برای مردم آن کشورها بود. به‌این ترتیب، آمریکا پیش از ورود به جنگ جهانی دوم، برنامه کوچکی را برای به‌دست آوردن قلب‌ها و اذهان مردم سایر کشورها در زمان صلح طراحی و تدوین کرده بود (رابرتس، ۱۳۸۶: ۱۶).

در جریان جنگ جهانی دوم، زمانی که در سال ۱۹۴۲ رئیس‌جمهور آمریکا طی

1. Nelson Rockefeller.



حکمی دستور داد «اداره اطلاع‌رسانی جنگ»^۱ تأسیس شود، دیپلماسی عمومی به‌عنوان بخشی از ساختار دولت آمریکا تعیین شد. اداره اطلاع‌رسانی جنگ برای نخستین بار برنامه «صدای آمریکا»^۲ را در ۲۴ فوریه ۱۹۴۲ در اروپا پخش کرد (پستین و مگز، ۱۳۸۷: ۱۲۳).

وزارت خارجه آمریکا در اواخر سال ۱۹۴۴ سمتی با عنوان معاونت امور عمومی و فرهنگی در ساختار سازمانی خود ایجاد کرد. اقدام وزارت خارجه در حقیقت از این دیدگاه نشئت می‌گرفت که اهمیت سیاست خارجی در دوران جنگ ارتقا یافته و از این رو توجه و تمرکز بیشتر بر روابط میان وزارت خارجه با مردم آمریکا و در واقع مردم سایر کشورها الزامی است. امور عمومی و روابط فرهنگی، یکی با گرایش و جهت‌گیری سیاسی و دیگری فرهنگی، هر دو از فعالیت‌های وزارت خارجه به‌شمار می‌آمده و تحت یک معاونت قرار می‌گرفتند (رابرتس، ۱۳۸۶: ۱۸).

در سال ۱۹۵۰ ترومن فعالیت‌های دیپلماسی عمومی را به‌منظور خطرناک جلوه دادن کمونیست‌ها برای ارزش‌ها و عقاید غربی به جریان انداخت. او در یکی از سخنرانی‌های مشهور خود هشدار داد که آزادی از سوی نیروهای کمونیسم امپریالیست در معرض خطر قرار گرفته است. پس از جنگ جهانی دوم دیپلماسی عمومی تمرکز خود را بر کشورهای توتالیتری قرار داد که برای به‌دست آوردن دموکراسی با شکست مواجه شده بودند. این فعالیت‌ها عموماً از طریق مبادلات، کتابخانه‌ها، مراکز فرهنگی، مدارس، برنامه‌های اجتماعی و دانشگاه صورت می‌گرفت. دیپلماسی عمومی در زمان ریاست جمهوری کندی توجه و تأیید قابل ملاحظه‌ای به‌دست آورد و در ۱۹۶۳ سازمان اطلاع‌رسانی ایالات متحده به‌طور چشمگیری تغییر کرد و وظیفه آن از تحت تأثیر قرار دادن مخاطب خارجی و تشریح و توضیح اهداف ایالات متحده تغییر کرد و به‌دست آوردن اهداف سیاست خارجی ایالات متحده از طریق تأثیرگذاری بر نگرش‌های عمومی در دیگر کشورها مورد توجه قرار گرفت (Tiedeman, ۲۰۰۵: ۱۲).

در دوره ریگان «اداره اطلاع‌رسانی ایالات متحده» تغییر قابل ملاحظه‌ای کرد. ریگان به اهمیت وجهه و تصویر ایالات متحده در جهان پی برده بود. «چارلز ویک» مدیر وقت سازمان اطلاع‌رسانی آمریکا، با به‌کارگیری منابع این سازمان از ریگان چهره‌ای مبارز علیه

1. Office of War Information (OWI).

2. Voice of America.



کمونیسم در سراسر جهان ساخت. ریگان موفق شد یکی از پروژه‌های بزرگ خود را به جریان ببرد که برنامه مبادله فرهنگی بین ایالات متحده و کشورهای صنعتی شده بود (جاودانی مقدم و درویشی، ۱۳۹۰: ۵۰-۵۱). یکی از اینها «مبادله بین‌المللی جوانان ریگان» بود که در سال ۱۹۸۲ به کار گرفته شد. ریگان همواره به نقش تلویزیون به عنوان ابزاری در دیپلماسی عمومی توجه داشت و معتقد بود نقش تلویزیون برای نشان دادن تصویر ایالات متحده در اروپای غربی یک ضرورت است زیرا آنها تصویری تحریف شده و وارونه از ایالات متحده دارند (بهرامی، ۱۳۸۹: ۵۵).

در دوره پس از جنگ سرد در دهه ۱۹۹۰، دیپلماسی عمومی اولویت کمتری داشت و نمایندگان کنگره اغلب آن را به عنوان یک منبع بودجه برای سایر برنامه‌ها تلقی می‌کردند. در واقع از سال ۱۹۸۷ تا دهه ۱۹۹۰ همه کارکردهای «اداره امور آموزشی و فرهنگی»^۱ وزارت خارجه و فعالیت‌های اطلاع‌رسانی و خبرپراکنی بین‌المللی با یکدیگر ادغام شدند که این امر به تشکیل «آژانس ارتباط بین‌المللی»^۲ منجر شد. پس از آن در سال ۱۹۸۲ سازمان ارتباط بین‌المللی به «آژانس اطلاع‌رسانی ایالات متحده»^۳ تغییر نام داد. در سال ۱۹۹۴ فعالیت‌های پخش برنامه‌های بین‌المللی طبق قانون تثبیت شد و تحت مدیریت نهاد جدیدی قرار گرفت که به عنوان «شورای حکام سخن‌پراکنی»^۴ شناخته می‌شد. اوج بی‌توجهی به دیپلماسی عمومی در سال ۱۹۹۹ رخ داد، همان زمانی که کنگره سازمان اصلی مرتبط با دیپلماسی عمومی، یعنی «آژانس اطلاع‌رسانی ایالات متحده»^۵ را منحل کرد و کارکردهای دیپلماسی عمومی آن را به وزارت خارجه واگذار کرد. «معاون وزیر خارجه در امور دیپلماسی عمومی و روابط عمومی» وظیفه نظارت بر «اداره برنامه‌های بین‌المللی»^۶ و «اداره امور آموزشی و فرهنگی»^۷ را برعهده گرفت و «شورای سران» بر پخش برنامه‌های بین‌المللی نظارت کرد. کاخ سفید، «آژانس توسعه بین‌الملل آمریکا»^۸ و وزارت دفاع نیز سایر فعالیت‌های دیپلماسی عمومی را برعهده گرفتند (اپستین و مگر، ۱۳۸۷: ۱۲۵-۱۲۴).

1. Bureau of Education and Cultural Affairs.
2. International Communication Agency.
3. United State Information Agency.
4. Broadcasting Board of Governors.
5. United State Information Agency.
6. Bureau for International Programs.
7. Bureau for Educational and Cultural Affairs.
8. U.S. Agency for International Development (USAID).

جایگاه فرهنگ در دیپلماسی عمومی آمریکا

«کوین مالکای»^۱ تلاش آمریکا را در سال‌های دهه ۱۹۳۰ برای اتخاذ یک دیپلماسی مؤثر فرهنگی در آمریکای لاتین سرآغاز حرکتی مهم و بی‌نظیر در تاریخ دیپلماسی فرهنگی می‌داند که بعدها در سیاست خارجی آمریکا نیز مورد توجه قرار گرفت. آمریکا در کنفرانسی که به سال ۱۹۳۶ در آرژانتین برگزار شد، این ابتکار را مطرح کرد که در قالب کنوانسیون بوئنوس آیرس متبلور شد. اصلی‌ترین نکته و راهکار در این سند تأکید بر نقش تبادل هیئت‌های فرهنگی متشکل از دانشجویان، دانشمندان، هنرمندان، اساتید دانشگاه‌ها و مؤسسات غیردولتی میان ایالات متحده و دیگر کشورها بود (خانی، ۱۳۸۴: ۱۴۰-۱۴۱).

این تجربه موفق ایالات متحده در آمریکای لاتین، بعدها به‌ویژه در دوران جنگ جهانی دوم و نیز در سال‌های پس از جنگ در سایر نقاط، به‌ویژه اروپا، ادامه یافت. یکی از جامع‌ترین و مهم‌ترین برنامه‌ها و طرح‌هایی که در سال ۱۹۴۶ با هدف نهادینه کردن پدیده دیپلماسی فرهنگی در چارچوب سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا تعریف شد و به اجرا درآمد، لایحه‌ای بود که به ابتکار سناتور «ویلیام فولبرایت»^۲ از ایالت آرکانزاس به تصویب دولت ایالات متحده آمریکا رسید. این برنامه که بعدها با نام خود وی به «برنامه فولبرایت»^۳ معروف شد، طی پنجاه سال حیات خود، یعنی تا سال ۱۹۹۶ توانست تبادل حدود ۲۵۰ هزار نفر را در حوزه مبادلات فرهنگی میان آمریکا و سایر کشورهای جهان میسر سازد.

گرچه توجه و تمرکز آمریکا بر روی دیپلماسی فرهنگی در جنگ سرد موجب کامیابی‌ها و دستاوردهای بسیاری برای سیاست خارجی آمریکا در اروپا شد، اما سیر تحولات پس از دوران جنگ سرد و به‌ویژه رخدادهای یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و حوادث پس از آن، این نکته را برای آمریکایی‌ها به‌خوبی آشکار کرد که کاخ سفید درست به همان اندازه که برای پیروزی در جنگ سرد، مسرت و رضایت دارد، در سایر نقاط جهان از جمله خاورمیانه دلایل محکمی برای نگرانی و احساس خطر خواهد داشت.

هم‌اکنون، به عقیده بیشتر مقامات رسمی وزارت خارجه آمریکا و مسئولان سیاست



1. Kevin Mulcahy.
2. William Fulbright.
3. Fulbright Program.



خارجی این کشور، دیپلماسی فرهنگی بی‌شک تأثیر مستقیمی بر منافع ملی ایالات متحده آمریکا دارد. گرچه به‌نظر می‌رسد میان استراتژیست‌ها و دولتمردان آمریکایی اجماع نظری در خصوص راه‌های رسیدن به این هدف وجود ندارد، اما با این‌همه، نگرانی‌های فزاینده مقامات آمریکایی از تصویر ایالات متحده نزد افکار عمومی جهان عرب و اسلام، توجه آنها را به استفاده از فرهنگ به‌عنوان ابزاری دیپلماتیک معطوف کرده است (Mazzetti: ۲۰۰۵). اینک برای آمریکایی‌ها زمان استفاده از همه ابزارها در جنگ میان عقیده‌ها فرارسیده است؛ از دیپلماسی عمومی گرفته تا عملیات جنگ روانی و استفاده و حتی سوءاستفاده از ابزارهای اطلاع‌رسانی. آمریکایی‌ها برآن‌اند که با استفاده از همه این روش‌ها بر رقبا و دشمنان خود پیروز شوند و برای عملیاتی کردن ایده دیپلماسی فرهنگی و جنگ رسانه‌ای خود به حربه‌ای کاملاً جدید و غیرمترعارف در عراق روی آورده‌اند که تهیه مقالات از سوی کارشناسان آمریکایی و پرداخت پول به مطبوعات عراقی برای ترجمه و نشر این مقالات است.

آمریکا طی جنگ سرد برای تخریب رقیب خود، با عنایت به اهمیت ابزار دیپلماسی فرهنگی بیشترین استفاده مؤثر را از ابزار اطلاعات و فرهنگ کرده است. «اژانس اطلاعات ایالات متحده»^۱ بزرگ‌ترین بنگاه رسمی و مستقلی بود که متولی کار فرهنگی در عرصه سیاست خارجی آمریکا محسوب می‌شد. با این‌همه، در سال ۱۹۹۹ دولت آمریکا این اژانس را منحل و در سایر زیربخش‌های وزارت خارجه ادغام کرد و مهم‌ترین دلیل این اقدام را پایان جنگ سرد عنوان کرد. این اژانس در پایان دهه ۱۹۹۰ قریب به ۱۹۰ شعبه و دفتر در ۱۴۰ کشور جهان داشت و بودجه‌ای معادل ۱/۲ میلیارد دلار به خود اختصاص داده بود. در کنار مؤسسات دولتی و وابسته به وزارت خارجه، مراکز و مؤسسات مطالعات استراتژیک متعدد دیگری نیز برای این مأموریت تأسیس شده‌اند که مرکز فرهنگ و هنر آمریکا^۲ یکی از آنهاست. اهداف اعلامی این مرکز در سه بخش به شرح زیر ارائه شده است:

- ارتقای آگاهی عمومی نسبت به اهمیت مقوله دیپلماسی فرهنگی؛

- انجام طرح‌های پژوهشی در حوزه دیپلماسی فرهنگی؛

- اعمال نظر و تأثیرگذاری مستقیم بر برنامه‌ریزی‌ها و تخصیص بودجه برای دفتر

1. United States Information Agency.

2. Center for Art and Culture.



امور فرهنگی و آموزشی در وزارت خارجه آمریکا^۱.

برای احیای مجدد نقش رو به افول فرهنگ در سیاست خارجی آمریکا این مرکز به تشریک مساعی با نهادهای دیگری چون ائتلاف برای رهبری آمریکا در جهان خارج^۲ پرداخته و به انجام طرح‌های پژوهشی با هدف تعریف جایگاه دیپلماسی فرهنگی در سیاست خارجی آمریکا همت گمارده است. مکاتبه از طریق ارسال نامه‌ها و طومارهای مستمر به مقامات آمریکا از جمله وزیر امور خارجه برای بذل توجه کافی به امر دیپلماسی فرهنگی، برگزاری اجلاس‌ها و همایش‌های متعدد برای معرفی این مقوله به عموم، تهیه و نشر جزوات و خبرنامه‌های ویژه برای اطلاع‌رسانی در این حوزه و نیز تهیه برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی از جمله اقدامات این مرکز برای پیشبرد ایده دیپلماسی فرهنگی در ایالات متحده بوده است.

از نظر آمریکائیان برنامه‌های تبادل دانشجو نیز می‌تواند نقشی حیاتی در تأمین امنیت ملی و رسیدن به اهداف خارجی دیپلماسی ایفا کند. از این رو، این کشور در برنامه‌های ده‌ساله مبلغی معادل ۱۲۵ میلیون دلار پیش‌بینی کرده است. از نظر توزیع جغرافیایی این تبادل دانشجو باید بر مناطق و کشورهایی همچون اروپای غربی و خاورمیانه متمرکز باشد زیرا امنیت ملی آمریکا در این مناطق مهم‌تر است. هم‌اکنون برای نیل به این هدف بیشتر دانشگاه‌های آمریکا برنامه‌های تبادل دانشجو با دانشگاه‌هایی در اقصی نقاط جهان را در دستور کار خود قرار داده‌اند (خانی، ۱۳۸۴: ۱۴۰-۱۴۴).

از ابعاد دیپلماسی فرهنگی آمریکا می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- برنامه تبادل دانشجو، استاد، و پژوهشگر؛
- مبادلات آکادمیک؛
- مطالعه ایالات متحده، کمک به تأسیس و حفظ کیفیت برنامه‌های مطالعاتی پیرامون آمریکا در دانشگاه‌های خارجی؛
- آموزش زبان انگلیسی؛
- دیدارهای بین‌المللی؛
- تبادلات و تعاملات شهروندان؛

1. Bureau of Educational and Cultural Affairs.
2. Coalition for American Leadership Abroad (COLED).

- برنامه پیرامون ساخت نهادهای دموکراتیک.

سازمان اطلاع‌رسانی ایالات متحده برنامه‌هایی را برای کمک به دموکراسی‌های به‌وجود آمده در جهان به‌منظور تأسیس نهادهای توسعه‌دهنده اصلاح‌طلبی دموکراتیک پدید می‌آورد. اجرای برنامه‌های هنری، نمایشی و بصری از جمله این برنامه‌هاست. طی این برنامه‌ها حیات و تنوع و تعالی هنرهای بصری و نمایشی ایالات متحده به مخاطبان خارجی عرضه می‌شود. کمیته امور آموزشی و فرهنگی (ECA) در وزارت خارجه برنامه‌های مبادلات فرهنگی و آموزشی را مدیریت می‌کند که درصدد بهبود درک اختلافات فرهنگی و آگاهی از ارزش‌های مشترک است و سکویی برای گفت‌وگوی دوطرفه به‌وجود می‌آورد. مسئولیت دفتر امور فرهنگی و آموزشی، ایجاد درک متقابل بین ایالات متحده و دیگر کشورها از طریق مبادلات فرهنگی بین‌المللی، کمک‌هزینه‌های تحصیلی و برنامه‌های آموزشی است. برنامه‌های اداره امور فرهنگی و آموزشی شامل برنامه‌های دیدارهای بین‌المللی، مشارکت برای یادگیری و مبادلات جوانان و دانشجویان می‌شود. پس از حوادث یازدهم سپتامبر، برنامه‌های جدید کمیته امور آموزشی و فرهنگی به‌طور فزاینده‌ای بر خاورمیانه تمرکز کرده‌اند. برای مثال مشارکت در برنامه‌های آموزشی تلاشی برای دسترسی به جوانان در کشورهای مسلمان و عرب است. علاوه بر این، در نوامبر ۲۰۰۲، کمیته امور آموزشی و فرهنگی در همکاری با هیئت‌رئیسۀ مرکزی زنان آمریکا، ۴۹ فعال سیاسی زن را از پانزده کشور خاورمیانه به ایالات متحده دعوت کرد که نشان‌دهنده وسعت برنامه‌های این کمیته است (Botes, 2007: 51).

برنامه‌های مبادلات فرهنگی و آموزشی شامل تأسیس مراکز فرهنگی، کتابخانه‌ها، مشارکت‌های دانشگاهی، و کمک هزینه‌های تحصیلی برای دانشجویان کارشناسی به‌منظور مطالعه و ادامه تحصیل در خارج، سرمایه‌گذاری بر استادان در کشورهای هدف، برنامه‌های ترجمه کتاب، کمک‌هزینه‌های تحقیقی، تدریس زبان، برنامه‌های مطالعه زبان، عمدتاً دانشجویان، اساتید دانشگاه، روشن‌فکران و روزنامه‌نگاران را هدف قرار می‌دهد. برنامه‌های مبادلات فرهنگی و آموزشی، استراتژی بلندمدتی دارد و نتایج آن سریع مشاهده نمی‌شود. هرچند در مقایسه با فعالیت‌های اطلاع‌رسانی که بخش گسترده‌ای از جامعه را هدف قرار می‌دهد، مبادلات فرهنگی و آموزشی بخش کوچک و نخبه مردم را تحت تأثیر می‌گذارد، اما این فعالیت‌ها، منافع، علایق و اطلاعات را از طریق دانش و



علم منتقل می‌کنند و در نهایت دفاع و طرفداری از آن کشور را فراهم می‌آورند. آموزش عرصه‌ای است که آمریکایی‌ها و مردم عرب و جهان اسلام زمینه‌های مشترک و استواری در آن دارند، اما ایالات متحده سود کافی را از این ارزش مشترک و مهم از طریق دیپلماسی عمومی به‌دست نیاورده است. در مقابل، برنامه‌های مهمی مانند سرمایه‌گذاری در زمینه بورسیه‌های تحصیلی برای رهبران آینده کاهش یافته است. برای کمک به دسترسی اعراب و مسلمانان به آموزش و پرورش ایالات متحده باید منابع مالی را افزایش داد. همچنین، خلاقیت در یافتن روش‌هایی برای متصل کردن مؤسسات آموزشی ایالات متحده به مؤسسات آموزشی در خاورمیانه به یک ضرورت تبدیل شده است. حتی امروزه در حالی که بسیاری از مسلمانان و اعراب بی‌نهایت افکار منفی نسبت به ایالات متحده دارند، همچنان دیدگاه مثبتی در مورد آموزش و پرورش ایالات متحده دارند. برای مثال در سرشماری اخیر مؤسسه بین‌المللی زوج‌گای، پاسخ‌دهندگان در اندونزی، پاکستان، و لبنان به‌طور گسترده‌ای نگرش مثبت و مطلوبی نسبت به نظام آموزش ایالات متحده داشتند. به‌طور میانگین در تمام کشورها بیش از ۸۰ درصد از پاسخ‌دهندگان دیدگاه مثبتی نسبت به نظام آموزشی ایالات متحده داشتند (۲۵-Ibid.: ۲۶).

دیپلماسی فرهنگی آمریکا در خاورمیانه

پس از حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ با ارزیابی اسلام به‌منزله یک خطر، تهدید و چالش، از سوی سیاستمداران ایالات متحده آمریکا و تقسیم‌بندی گروه‌ها و نیروهای اسلامی به طیف‌های رادیکال، میانه‌رو، اصلاح‌طلب، سیاسی و غیرسیاسی، نگرش‌ها و رویکردهای متفاوتی از جانب این کشور نسبت به دیپلماسی فرهنگی با تمرکز بر جهان اسلام اتخاذ شد. در واقع می‌توان گفت حمله آمریکا به افغانستان و عراق و قدرت‌یابی رسمی شیعیان در این دو کشور، همچنین همجواری آنها با ایران شیعی، که نفوذ منطقه‌ای آن در حال افزایش است، موجب شده تا این سیاست‌ها ابعاد تازه‌ای به خود بگیرد. قوت یافتن چنین مباحثی همچون هلال شیعی و احتمال سهم‌خواهی بیشتر شیعیان از قدرت سیاسی و اقتصادی، دوره تازه‌ای از مناسبات میان آمریکا و جهان اسلام را رقم زد (Council on Foreign Relations, ۲۰۰۳). در حالی که اساس عدم اطمینان و تهدید میان دو طیف یاد شده، وجهی دوسویه دارد. به عبارت دیگر همان‌طور که آمریکا



در چهار مقوله عمده از جمله تروریسم، افزایش احساسات ضد آمریکایی، تلقی از اسلام به عنوان مانعی برای گسترش دموکراسی، و قدرت یابی شیعیان در خاورمیانه، احساس تهدید از جانب اسلام دارد، جهان اسلام نیز مجموعه اقدامات آمریکا را خطری می‌داند که از یک سو ماهیت اسلام و از سوی دیگر منافع جهان اسلام را نشانه گرفته است.

بر همین اساس روابط آمریکا با اعراب و مسلمانان خاورمیانه به خصوص از زمان حملات یازدهم سپتامبر در سطوح دولتی و مردمی با تنش‌هایی مواجه شده است، به گونه‌ای که برخی دولت‌ها و گروه‌های شبه‌ملی منطقه آشکارا با ایالات متحده دشمن‌اند و با سیاست‌های آن به طور گسترده مخالفت می‌کنند و در پی آن‌اند که به منافع آن در منطقه و جهان آسیب برسانند. دولت‌های دوست آمریکا نیز به دنبال انقلاب‌های مردم منطقه سرنگون شدند و این کشور برای حفظ منافع خود با چالش‌های اساسی در خاورمیانه روبرو شده است. علاوه بر این، نظرسنجی‌های افکار عمومی نشان داده‌اند که نگرش‌های منفی به ایالات متحده در بسیاری از کشورهای جهان و به ویژه جهان اسلام پس از حادثه یازدهم سپتامبر و به خصوص شکل‌گیری انقلاب‌های عربی در سال ۲۰۱۰ رشد زیادی داشته است. برای مثال در نظرسنجی مؤسسه «زاگی اینترنشنال»^۱ که در مارس ۲۰۰۸ از شهروندان کشورهای مصر، اردن، لبنان، مراکش، عربستان سعودی، و امارات متحده عربی صورت گرفت، ۸۳ درصد از پاسخ‌دهندگان نظری منفی نسبت به ایالات متحده داشتند و ۷۰ درصد بیان کردند که هیچ اعتمادی به این کشور ندارند. پس از وقوع انقلاب‌های عربی در منطقه و سرنگونی حکومت‌های فاسد، نگرش منفی به سیاست‌های آمریکا در منطقه افزایش یافت؛ به گونه‌ای که بر اساس آخرین نظرسنجی مؤسسه پیو بسیاری از مردم کشورهای مسلمان منطقه به خصوص ترکیه، اندونزی و اردن نسبت به سیاست‌های اوپاما دیدی منفی دارند. بر اساس نتایج این نظرسنجی ۸۵ درصد مردم مصر، اندونزی، لبنان، پاکستان، اردن و ترکیه از سیاست‌های آمریکا در منطقه احساس تنفر می‌کنند. یک‌جانبه‌گرایی، همکاری با دولت‌های مستبد به رغم مطرح کردن شعار حمایت از دموکراسی، حمایت از رژیم صهیونیستی، و ترس از تهدید نظامی آمریکا از مهم‌ترین عوامل افزایش نگرش منفی در میان مردم منطقه است (Pew Research Center s Global Attitudes, ۲۰۱۱).



دولت ایالات متحده نیز در واکنش به این موضوع، برنامه‌هایی را در زمینه ترویج دموکراسی در قالب دیپلماسی فرهنگی برای مقابله با چنین نگرشی به اجرا درآورده است. در واقع می‌توان گفت پس از حادثه یازدهم سپتامبر، که منجر به حمله آمریکا به عراق و افغانستان و افزایش حس آمریکاستیزی در میان کشورهای اسلامی شد، دیپلماسی فرهنگی این کشور بیشتر در کشورهای اسلامی خاورمیانه تمرکز یافت. در همین راستا صنعت رسانه، فیلم، موسیقی و شبکه‌های تلویزیونی در آمریکا با حکومت این کشور در این راستا گام برداشتند. در کل می‌توان گفت پس از یازدهم سپتامبر، دیپلماسی فرهنگی آمریکا محورهای ذیل را در کشورهای اسلامی در برمی‌گیرد:

- اقدامات دیپلمات‌های این کشور در عرصه فرهنگی؛

- شکل دادن به محتوای تولیدات رسانه به‌منظور تحت تأثیر قرار دادن افکار عمومی (در این روش گاه از راهکارهای دیپلماسی عمومی نیز استفاده می‌شود)؛

- تلاش‌های بلندمدت برای موافق کردن ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی کشورهای

مختلف به‌خصوص کشورهای اسلامی به هنجارها و فرهنگ آمریکایی؛

- مداخله در روابط فرهنگی داخلی کشورها و تلاش برای نفوذ در بسترهای فرهنگی

آنها به‌منظور دستیابی به اهداف سیاسی (ماه پیشانیان، ۱۳۹۰: ۱۲۳-۱۲۴).

چالش‌های دیپلماسی فرهنگی آمریکا در خاورمیانه

به عقیده نظریه‌پردازان، مردمی با فرهنگ‌های مختلف تمایلی ذاتی و فطری دارند که علیه یکدیگر بجنگند. این گروه‌ها معمولاً برای سلطه بر یکدیگر و یا کسب خودمختاری می‌جنگند. دیدگاه هانتینگتون نمونه برجسته‌ای در این زمینه است که در سال ۱۹۹۳ با عنوان «برخورد تمدن‌ها» مطرح شد. وی پیش‌بینی می‌کند که در جهان پس از جنگ سرد، هویت‌های فرهنگی که همان هویت‌های تمدنی هستند الگوی همبستگی‌ها، واگرایی‌ها و جنگ‌ها را تعیین می‌کند. مؤلفه‌های دین، اعتقادات، نژاد، و خون، هویت انسان‌ها را شکل می‌دهد و انسان‌ها برای آن خواهند جنگید و خواهند مرد (Ellingsen, 2005: 38).

ارتباطات میان فرهنگی مستلزم سازش دادن پیام یک فرهنگ با حساسیت‌ها و نیازهای فرهنگی خاص مخاطبان خارجی است و از این‌رو به تحقیق و بررسی دقیق نیاز دارد. برخی نتایج نشان دادند که بسیاری از ارزش‌های اصلی ایالات متحده مورد

مخالفت اساسی بخش‌های قابل توجهی از جهان اسلام است و اینکه اگرچه فرهنگ در بسیاری از ارزش‌ها مشترک است، اما باید توجه داشت که تفاوت‌هایی در میان خود دارد. زوجبای اینترنشنال گروهی تحقیقی در مورد افکار عمومی است که به‌طور منظم افکار و نگرش‌های مردم خاورمیانه را بررسی می‌کند، پنج ارزش اصلی جهان اسلام را نشان داد که عبارت‌اند از: ایمان، خانواده، عدالت، بلندپروازی، و دانش، در حالی که ارزش‌های اصلی در ایالات متحده عبارت‌اند از: آزادی، خانواده، صداقت، احترام به خود، و عدالت. بنابراین اقدامات دیپلماسی عمومی ایالات متحده به‌طور فزاینده‌ای باید بر اولویت‌های فرهنگی مشترک یعنی خانواده تمرکز کند (Vanham, ۲۰۰۳: ۴۳۴).

تفاوت‌های فرهنگی همچنین بر نوع و روش ارتباط اثر می‌گذارند، به‌عنوان مثال بی‌طرفی عاطفی در جهان عرب، در حالی که از نظر عاطفی سرشارند به‌عنوان یک فریب‌کاری درک می‌شود.

ایالات متحده برای فراهم آوردن درک و احترام متقابل میان خود و مردم کشورهای مسلمان خاورمیانه قبل از هر چیزی نیازمند به‌وجود آوردن زمینه‌های مشترک فرهنگی است که به‌واسطه آن بسیاری از تصورات غلط و سوءبرداشت‌ها نسبت به ایالات متحده از بین خواهد رفت و این می‌تواند زمینه‌ساز حل بسیاری از مشکلات ایالات متحده در منطقه باشد. ایالات متحده در تلاش برای برقراری ارتباط با شهروندان معمولی جهان اسلام به‌ویژه شهروندان عرب توجه ویژه‌ای به آنچه دیپلماسی عمومی نامیده می‌شود مبذول داشته است. این بحث وجود دارد که میلیون‌ها نفر از مردم عادی به‌طور گسترده‌ای تصورات غلطی از ایالات متحده دارند که موجب شکل‌گیری نسل جدیدی از تروریست‌ها می‌شود (Ibid: ۴۲۸).

بنابراین ایالات متحده برای از میان برداشتن این تصورات غلط، فعالیت‌های فرهنگی را در چارچوب فعالیت‌های دیپلماسی عمومی انجام می‌دهد و برای موفقیت در این زمینه از شرکت‌های ارتباطات خصوصی برای پوشش شکل‌های مختلف تکنولوژی و رسانه به‌منظور دسترسی به این اهداف در جهان اسلام استفاده می‌کند.

نتیجه‌گیری

کشورهای مختلف جهان با درجاتی متفاوت به اهمیت دیپلماسی فرهنگی پی برده



و هرکدام در حد ظرفیت و توان خود برای پیاده کردن آن تمهیداتی اندیشیده‌اند. به باور بسیاری از صاحب‌نظران روابط بین‌الملل، کامیابی و موفقیت در سیاست خارجی به‌طور عام و در حوزه تغییر چهره و تصویر یک کشور در جوامع دیگر به‌طور خاص، در گرو استفاده درست از سازوکارها و ابزارهای فرهنگی در چارچوب دیپلماسی فرهنگی است. تلقی منفی و تصویر ذهنی تاریکی که جهانیان از یک کشور یا حکومت دارند، تنها در سایه دیپلماسی فرهنگی قابل تغییر و اصلاح است. در کنار به‌کارگیری مجاری و راه‌های دیپلماسی رسمی، باید به بزرگراه‌های دیپلماسی فرهنگی توجه کرد و با برنامه‌ریزی حساب شده در حوزه‌های آموزشی، هنری و فرهنگی به ترویج ارزش‌های مطلوب کشور و تأمین منافع کشور اقدام کرد. تنها با ابزارهایی از جنس فرهنگ می‌توان در عمق باورها و اعتقادات ملت‌ها رسوخ کرد و ائتلاف‌ها و اتحادیهایی پایدار را در نظام بین‌الملل بنیان نهاد. از این دیدگاه، به‌کارگیری دیپلماسی فرهنگی را نه‌تنها برای دستیابی به اهداف فرهنگی بلکه برای نیل به اهدافی با ماهیت سیاسی، امنیتی و حتی نظامی نیز می‌توان تجویز کرد.

دیپلماسی فرهنگی خود را وسیله‌ای با قابلیت بالا به‌منظور نائل آمدن به جاه‌طلبی‌های نوین بین‌المللی، با ریسک خطر کمتری برای امنیت ملی، معرفی و پیشنهاد می‌کند و قابلیت در هم آمیختن جسارت و محافظه‌کاری را با هم دارد. همچنان که بهره‌برداری از فرصت‌های نوین و ترویج منافع ملی را بدون برانگیختن و ناخشنودی سایر کشورها ممکن می‌سازد.

درواقع دیپلماسی فرهنگی بیشتر با ایجاد روابطی هماهنگ، دوستانه و نزدیک با کشورها و به‌ویژه مردم آنها، تولید نیرو و «هم‌افزایی»^۱ می‌کند. با توجه به بسیاری از ملاحظات، این نوع دیپلماسی با فکر باز و صادق، یکی از خطرناک‌ترین راه‌ها برای متعهد کردن افکار عمومی مخاطبان خارجی، ساخت روابط قوی و پیمان‌های طولانی و بادوام میان ملت‌هاست. عامل مهمی که دیپلماسی فرهنگی از آن نفع می‌برد، شناخته شدن آن به عنوان راهی ارزان است که توانایی و قابلیت طراحی چارچوب مذاکرات بین‌المللی را دارد و نقش کلیدی در سیاست‌های جهانی بازی می‌کند (خرازی محمودندی آذر، ۱۳۸۸: ۱۱۸). آمریکا پس از حادثه یازدهم سپتامبر مهم‌ترین اهداف دیپلماسی عمومی و فرهنگی



خود را در کشورهای خاورمیانه بر تشویق دموکراسی و آزادی اقتصادی در میان جوامع مسلمان متمرکز کرد. هدف اصلی دیپلماسی فرهنگی آمریکا در میان جوامع اسلامی، افزایش درک جوانان مسلمان از ارزش‌ها، سیاست‌ها، هنجارها و فرهنگ آمریکایی به‌منظور ایجاد محیطی بین‌المللی قابل قبول برای این کشور برای ترویج سبک زندگی و ارزش‌های فرهنگی خود در خاورمیانه است.

منابع

- اپستین، سوزان بی و لیزا مگز (۱۳۸۷). **دیپلماسی عمومی: بازنگری توصیه‌های گذشته**. تهران: انتشارات دانشکده و پژوهشکده اطلاعات و امنیت.
- اشتریان، کیومرث و نادر جعفری (۱۳۸۶). «**تصمیم‌گیری در سیاست خارجی و نقش دیپلماسی عمومی در فرآیند تصمیم‌سازی**»، اندیشه مدیریت، ش ۱، بهار.
- ایزدی، فواد (۱۳۹۰). «**ساختارشناسی و هدف‌شناسی دیپلماسی عمومی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران در زمان جرج دبلیو بوش**»، فصلنامه مطالعات جهان، دوره اول، ش ۱.
- آشنا، حسان الدین (۱۳۸۲). «**دیپلماسی عمومی: تأمین منافع ملی از طریق اطلاع‌رسانی**»، نشریه چشم انداز ارتباطات فرهنگی.
- بهرامی، محمد (۱۳۸۹). بررسی نقش دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه (۲۰۰۹-۲۰۰۱)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه اصفهان، دانشکده علوم اداری و اقتصاد.
- جاودانی مقدم، مهدی و رضا درویشی (۱۳۹۰). «**جایگاه دیپلماسی عمومی در استراتژی سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران**»، فصلنامه رهیافت انقلاب اسلامی، سال پنجم، ش ۱۶.
- حسینی، حسن (۱۳۸۴). «**دیپلماسی عمومی: سازوکارها و ساختارها**»، کتاب آمریکا، مجموعه مقالات، ش ۶، ویژه دیپلماسی عمومی در آمریکا.
- حقیقی، رضا (۱۳۸۶). **فرهنگ و دیپلماسی**، تهران: المهدی.
- خانی، محمدحسن (۱۳۸۴). «**دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها**»، دو فصلنامه دانش سیاسی، ش ۲ پاییز و زمستان.
- خرازی محمدوندی آذر، زهرا (۱۳۸۸). «**تأثیر دیپلماسی فرهنگی بر منافع ملی کشورها**»، مجله مدیریت فرهنگی، سال سوم، ش ۶.
- خسروی، محمدعلی و عباسعلی جباری ثانی (۱۳۹۰). «**ظرفیت‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دیپلماسی عمومی**»، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال سوم، ش ۱۱.
- داداندیش، پروین و افسانه احدی (۱۳۹۰). «**جایگاه دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران**»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، ش ۱.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال و علیرضا فیروزی (۱۳۹۱). «**دیپلماسی دفاعی جمهوری اسلامی ایران در دوران اصول‌گرایی**»، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره دوم.



- رابرتس، والتر آر (۱۳۸۶). **دیپلماسی عمومی: گذشته، حال و آینده**، مترجم: فیروزه میررضوی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاص.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۳۵۶). **روابط ایران و غرب**، تهران: بی تا.
- کسینجر، هنری (۱۳۸۱). **دیپلماسی آمریکا در قرن بیست و یک**، تهران: ابزار معاصر تهران.
- ماه پیشانیان، مهسا (۱۳۹۰). «**دیپلماسی عمومی ابزار امپریالیسم فرهنگی آمریکا در خاورمیانه**»، فصلنامه مطالعات قدرت نرم، سال اول، ش ۱.
- نای، جوزف (۱۳۸۷). **قدرت نرم**، ترجمه: مهدی ذوالفقاری و سیدمحسن روحانی، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- واعظی، محمود (۱۳۸۹). **دیپلماسی عمومی و سیاست خارجی**، تهران: پژوهشکده تحقیقات راهبردی، چاپ اول.
- وثوقی، سعید و محمد بهرامی (۱۳۸۹). «**بررسی دیپلماسی عمومی آمریکا در دوره بوش؛ با تأکید بر تئوری دیپلماسی عمومی**»، مجله علمی تخصصی پژوهش‌های سیاسی، سال اول، ش ۱.
- هادیان، ناصر و افسانه احدی (۱۳۸۸). «**جایگاه مفهومی دیپلماسی عمومی**»، فصلنامه روابط خارجی، سال اول، ش ۳.
- Botes, Marina (2007). *the Public Diplomacy of the States of America in the "War on Terror"*, Pretoria: University Pretoria.
- Council on Foreign Relations (2003). *Finding Americas Voice: A Strategy for Reinvigorating U.S., Public Diplomacy*.
- Ellingsen, Tanja (2005). **Toward a Revival and Religion and Religious Clashes, Terrorism and Political Violence**, Vol. 17.
- Leonard, Mark & Catherine Stead (2002). *Public Diplomacy*, London: Foreign Policy Center.
- Mazzetti, Mark (2005). *Los Angeles Times*, December Dec. 1.
- Melissen, Jan (2007). *The New Public Diplomacy: Soft Power in International Relation*, Hampshire: Palgrave Macmillan.
- Pew Research Center s *Global Attitudes* (2011). *Obamas Challenge in the Muslim Word, Arab Spring Fails to Improve U.S Image*, Avalibel at: <http://www.pewglobal.org/201117/05//arab>
- Tiedeman, Anna.(2005). *An Examination of U.S. Public Diplomacy Efforts AfterSeptember112001/*, The Fletcher School
- Vanham, Peter.(2003). *Improving Americans Image After 9: 11: The Role of Public Diplomacy*. Available at: www.realinstitute.org/wpswcm...A.